

کاوش نامه ادبیات تطبیقی (مطالعات تطبیقی عربی - فارسی)

دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه رازی کرمانشاه

سال چهارم، شماره ۱۴، تابستان ۱۳۹۳ هـ ش / ۱۴۳۵ هـ ق / ۲۰۱۴ م، صص ۹۷-۱۲۲

مقایسه تطبیقی داستان عروه و عفرای عربی با منظومه فارسی ورقه و گلشاه

عیوقی^۱

وحید مبارک^۲

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه رازی کرمانشاه، ایران

چکیده

این تحقیق با دیدگاه فرانسوی از ادبیات تطبیقی، به چگونگی تأثیر عروه و عفرای بر ورقه و گلشاه عیوقی می‌پردازد. عروه و عفرای داستان‌های واقعی و عاشقانه عرب است، زمان وقوع آن به صدر اسلام برمی‌گردد و به دلیل عشق پاک (عذری) و عقیف بودن قهرمانان و ناکامی‌هایشان، بر سر زبان‌ها افتاده و با اندک تغییراتی، به شکل داستان کوتاه، در منابع عربی (بدون مؤلف مشخص) راه یافته است. در آثار عربی، اصل داستان، عاشقانه، کوتاه و از ماجراهای قبیله بنی عذره است و نویسنده مشخصی ندارد. عروه در آنجا اغلب عاشقی شاعر نمایانده می‌شود. عیوقی با اقتباس و گرفتن طرح اصلی داستان از عربی، آن را به رمان متوسطی تبدیل کرده و موضوع حماسه و رزم را (که کنش‌ها و رفتارهای برون‌گرایانه دارد) به عشق (که با عواطف درونی سر و کار دارد) افزوده است. عیوقی به پررنگ کردن جنبه‌های دینی اثر هم با افزودن معجزه پیامبر برای مسلمان کردن یهودیان کوشیده است. در این معجزه، پیامبر، عاشق و معشوق را، دوباره زنده می‌کند تا مدتی به زندگی مشترک بپردازند. این تغییرها مطابق خواست و تمایل دربار غزنوی است که خریداران شعر عیوقی‌اند. مشخص کردن نکات مشترک و متفاوت دو اثر، و پاسخ به اینکه؛ توفیق یا عدم توفیق عیوقی در چه بوده است و تا چه حد توانسته است که به اعتلای داستان و اندیشه اصلی آن در ادب فارسی کمک کند، اهداف و پرسش‌هایی است که این تحقیق با روش توصیفی - تحلیلی بدان‌ها پاسخ می‌دهد.

واژگان کلیدی: ادبیات تطبیقی، مکتب فرانسوی، عروه و عفرای، عیوقی، ورقه و گلشاه.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۵/۲۰

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۳/۲۷

۲. رایانامه: vahid_mobarak@yahoo.com

۱. پیشگفتار

در اینکه زبان‌های فارسی و عربی در قرن‌های نخستین اسلامی به داد و ستدهای گسترده فرهنگی از یکدیگر پرداخته‌اند شکی نیست. (آسمند جونقانی، ۱۳۸۸: ۳۵-۴۳) البته با گذشت زمان، کفهٔ دهش زبان عربی، سنگین‌تر گشته و تا مدت‌ها نیز ادامه داشته است. و زبان فارسی جدای از استقراض‌های واژگانی و صرفی و نحوی و سبکی به بهره‌مندی از انواع ادبی عربی نیز روی آورده و در بخش ادب غنایی و مقامه‌نویسی و... به پیروی پرداخته است. داستان‌های لیلی و مجنون و عروه و عفرا در حوزهٔ ادب غنایی عربی مورد توجه شاعران و نویسندگان ایرانی واقع شده و با اعمال تغییرات و داخل کردن عناصر ایرانی بازسرای شده‌اند. (صفا، ۱۳۶۲: ۲۶-۲۸) البته در مورد عروه و عفرا، تغییرات گسترده‌تر و طولانی‌تر و با تغییر نام همراه بوده است.

عیوقی شاعر، ورقه و گلشاه را از روی عروه و عفرای عربی (ابوالفرج اصفهانی، ۱۳۹۲، ج ۲۰: ۲۶۸؛ الانطاکی الضریر، ۱۴۱۳: ۱۹۱-۲۰۳؛ الکتبی، ۱۴۲۱، ج ۲: ۶۰-۶۳؛ جاد المولی، ۱۳۹۲، ج ۴: ۱۲۱-۱۲۸ و منابع دیگر)، و پیش از نظامی و سرایش لیلی و مجنون و قبل از سروده شدن یوسف و زلیخای منسوب به فردوسی، سرود؛ بر مبنای گرایش خاص دربار غزنوی به عربیت و مقابله با شاعران و عناصر مختلف داستان‌های حماسی، دربار غزنوی از شاعران خویش انتظار داشت که به سرودن منظومه‌هایی بپردازند که هم با روح خوشباشی و دین و دنیاداری دربار و هم با گرایش زبانی و هم با خواست سیاسی آنان که تحقیر آثار و کسانی چون شاهنامه و فردوسی است، هم‌سو باشد (صفا، ۱۳۷۷: ۱۶۱-۱۸۰). پس عیوقی در پیروی از این دیدگاه که شاعرانی چون فرخی سیستانی را به مخالفت با شاهنامه کشانده بود، در این وادی درشتناک پای گذارد.

از اینجاست که به دست عیوقی وجوه مختلف و گوناگون غنایی، تعلیمی و حماسی در منظومه‌اش وارد شده است و او با بضاعت خویش کوشیده است به این عناصر توجه کند و آن‌ها را بن‌مایه و پیرنگ اصلی اثر داستانی خویش قرار دهد، اینکه محققان اثر وی را گاهی غنایی و گاهی حماسی و گاهی با عناصر قوی دینی دانسته‌اند از آن است که به همین بنیادها، توجه کرده و ایشان، هر کدام، بخشی از اثر او را اصل گرفته‌اند؛ و توفیق وی همین بوده است که جدای از تبدیل داستان کوتاه عربی به رمان متوسط فارسی؛ خاتمه‌ای دینی نیز بر آن گنجانده است، همان کاری که تعدادی از منابع عربی بدان توجه داشته و خاتمه‌ای دینی - سیاسی بدان بخشیده‌اند و یا حداقل به آرزوی بنی امیه یا خلفا برای ختم به خیر شدن داستان اشاره کرده‌اند. (بغدادی، بی‌تا: ۵۳۴-۵۳۵)

هرچند که داستان عروه و عفرای در عربی بر اساس عذری (عاشقانه با قهرمانان پاک) و عفیف بودن (ترجانی زاده، بی تا: ۶۹) بر سر زبان‌ها افتاده و مانده است، اما بسیاری از عناصر زندگی و اندیشه عرب را در خود گنجانده است. از آن جمله باید تنگناهای مادی و سدهای کابوینی‌ای (مهریه‌ای) را برشمرد که شامیان به دلیل دارا بودن، اغلب از آن به دور بوده‌اند، جوانمردی‌های خاصی که شوهران معاشیق عرب به عشاقی چون مجنون و عروه روا می‌دارند و پدرسالاری و مرد محوری‌هایی که جریان اصلی داستان را، رقم می‌زنند، از آن جمله‌اند.

عیوقی با تقویت طولی و محتوایی داستان، به وسیله وارد کردن معجزه نبوی در آن، می‌کوشد کوتاهی داستان اصلی و سرانجام تراژیک آن را، جبران کند و با بهره‌گیری از جنگ که به اشتباه آن را عامل پایه‌ای داستان‌های رزمی و حماسی انگاشته است، بی‌آنکه به تأویلات نهانی و اندر خور خرد رزم‌های پهلوانی و حماسی توجه کرده باشد، جنگ‌های نه چندان با محتوای ورقه (چون جنبه مالی دارند) با بنی ضبه، و جنگ با امیران بحرین و عدن را در حمایت از شاه یمن، ورزم با راهزنان راه شام را که به زخمی شدن او نیز منتهی می‌شود، بر آن افزوده است تا این منظومه را حماسی - تغزلی کند؛ و اینکه شاعر قهرمانان اصلی داستان را پس از مُردنشان، در پایان قصه، به وسیله پیامبر اسلام دوباره زنده می‌کند و مهلت عمر بیست ساله‌ای برایشان فراهم می‌آورد، از تلخی مرگ ناکام آن‌ها می‌کاهد و عاقبتی غیر تراژیک و البته دینی به اثر می‌بخشد.

پس اگر کثرت رزم‌های ورقه و گلشاه آن را به کلی از متن اصلی عروه و عفرای جدا می‌کند، پایبندی علی و معلولی قسمت‌های مختلف داستان به محبت و عشق آن را به موضوع اصلی پیوسته نگه می‌دارد، البته عناصر اسلامی در متن عیوقی بسیار بیشتر از متن عربی با مؤلف نامعلوم است، و نباید فراموش کرد که بنا بر متن عربی، داستان در روزگار سی ساله پیش از اسلام آغاز می‌شود و در سنین معدودی پس از اسلام ادامه و خاتمه می‌یابد. (نک: زرکلی، ۱۹۹۰، ج ۴: ۲۲۶)

گفته‌اند که: مطالعه‌گر ادبیات تطبیقی، چونان مرزبانی بر مرز ادبی دو ملت، با دو زبان متفاوت، می‌ایستد و داد و ستد فرهنگی آن دو را، از لحاظ موضوع و اندیشه بررسی و تبیین و تعیین می‌کند. (زرین کوب، ۱۳۷۲: ۱۸۲؛ بهبودیان، ۱۳۸۷: ۴۹-۶۲؛ محمدی، ۱۳۸۶: ۴۵-۶۲؛ عباس زیدی، ۱۳۸۸: ۱۱۴-۱۲۹) از این دیدگاه، تأثیر و تأثر حرف اصلی را می‌گویند، هرچند که رماک با این اندیشه در حوزه ادبیات تطبیقی مخالف است (بزرگ‌چمی، ۱۳۸۷: ۱۴۱-۱۵۶) و برخی دیگر، هدف از ادبیات

تطبیقی را شناختن خود از طریق دیگری معرفی می‌کنند (اسداللهی تجرق، ۱۳۷۹: ۳۱-۳۹) که حوزه بسیار وسیع‌تری از تأثیر و تأثر را شامل می‌شود. ضمن اینکه، یوست (۱۳۸۶: ۱۰۳-۱۲۲) ادبیات تطبیقی را کشف اشتراکات و فخر (۱۳۸۶: ۳۷-۶۰)، آن را بخشی از نقد ادبی معرفی می‌کند؛ که البته تحقیق حاضر هم مشترکات دو داستان را و هم تأثر متن فارسی از عربی و هم محتوای آن‌ها را با یکدیگر می‌سنجد. بنابراین، با در نظر گرفتن اختلاف زبان دو اثر و وجود مدارک مستند و معتبر برای وجود رابطه این دو اثر ادبی، این مطالعه در حوزه ادبیات تطبیقی با دیدگاه فرانسوی قرار می‌گیرد. (نک: محمدی، ۱۳۸۶: ۴۵-۶۲)

نکته در اینجاست که بر مبنای این داستان، ادب عربی که در سرآغاز نهضت ترجمه، به گرفتن و نقل داستان‌هایی چون کلیله و دمنه از ادب فارسی و... همت گمارده بود (سبزیان‌پور، ۱۳۹۲: ۸۹-۱۱۴)، در یکی دو سه قرن بعد به آبخور برخی از قصه‌های ایرانی بدل می‌شود. (آسمند جونقانی، ۱۳۸۸: ۳۵-۴۳)

۱-۱. پرسش‌های تحقیق

۱. آیا عیوقی در سرودن ورقه و گلشاه تحت تأثیر عروه و عفرای عربی است؟
۲. اشتراکات و اختلافات اصلی عربی داستان و نمونه ایرانی آن چگونه است؟
۳. مهم‌ترین عناصری را که عیوقی به اصل داستان افزوده است چیست؟ این افزوده‌ها مربوط به شکل داستان هستند یا به محتوا تعلق دارند؟
۴. آیا می‌توان از طریق مطالعه عروه و عفرای به شناخت قوم عرب و از طریق ورقه و گلشاه به شناخت قوم ایرانی و علایق آن‌ها رسید؟

۱-۲. پیشینه تحقیق

بررسی مطالعات نشان می‌دهد که محققان فقط به بررسی یکی از دو اثر و اغلب به تحقیق درباره ورقه و گلشاه پرداخته‌اند و کسی به مقایسه تطبیقی این دو اثر بر مبنای گرایش فرانسوی در ادبیات تطبیقی نپرداخته است. این تحقیق درست این بخش از مطالعات مربوط به ورقه و گلشاه و عروه و عفرای را بر عهده دارد.

هاشم محمدی می‌گوید که روایاتی از داستان ورقه و گلشاه، در ادب فارسی با بحر متقارب و بحر هزج سراغ می‌توان گرفت که اغلب دارای موضوعی یکسانند. (۱۳۸۰: ۲۸-۳۱) همچنین وی، آن را نخستین داستان عاشقانه فارسی دانسته است. وی شباهت‌های فراوان داستان‌های عاشقانه را نیز گوشزد کرده

است. (همان، ۱۳۸۰: شماره ۱۷۷)

صادق کیا از تکیه احمد آتش بر دو بیت حاشیه لغت فرس برای نسبت دادن این اثر به دوره محمود غزنوی ایراد گرفته است. (۱۳۳۳: شماره ۱۳)

فروزنده در مقاله‌ای به بررسی طرح داستان ورقه و گلشاه، بر مبنای دیدگاه‌های ساختارگرایانی چون تودورف، کلود برمون و گرماس پرداخته و آن را تحلیل کرده است. (۱۳۸۷: ۶۵-۸۲)

افشار، ضمن تشکر از زحمات احمد آتش در شناساندن منظومه ورقه و گلشاه، خبر از چاپ‌های مختلف آن در لاهور، دهلی (۳ مورد) و تهران داده است. وی احمد آتش را از نخستین پژوهشگرانی می‌داند که همگان را متوجه مثنوی ورقه و گلشاه ساخته است. (۱۳۴۳: ۳۳-۳۵)

صفا به منشأ عربی دو داستان ورقه و گلشاه و لیلی و مجنون اشاره کرده و گفته است که عاقبت به خیری و سرانجام پسندیده، عناصری است که ایرانیان به این منظومه‌ها افزوده‌اند. (۱۳۷۲: ۷-۱۳)

زهرانصر با نقدی فمینیستی به منظومه‌های عاشقانه و غنایی نگاه کرده، و خسرو و شیرین را دارای بهترین و مطلوب‌ترین موقعیت برای رشد و پرورش شخصیت زنان دانسته است. وی ورقه و گلشاه عیوقی را در کنار لیلی و مجنون انباشته از مردسالاری و تعصباتی می‌بیند که سرنوشت تمامی زنان و دختران را تحت تأثیر قرار می‌دهد. (۱۳۸۲: ۱۶۹-۱۸۷)

نکته در اینجا است که در این تحقیق ورقه و گلشاه به همراه داستان‌های غنایی مورد بررسی قرار گرفته و عاشقانه به حساب آمده است.

مقدم از نسخه خطی ورقه و گلشاه عیوقی کتابخانه تویقاپوسرای استانبول خبر می‌دهد که آراسته به ۷۱ تصویر و متعلق به قرن هفتم هجری است. (۱۳۸۹: ۱۴-۲۳)

قاسمی مشخص کرده است که شانزده بیت آغازین ورقه و گلشاه را در سرآغاز مثنوی همای و همایون خواجوی کرمانی باز یافته است (۱۳۸۵: ۹۹-۱۰۰) و پیش‌تر، سرکاراتی از پیوستگی همای و همایون با منظومه‌های حماسی سخن رانده است (۱۳۷۶: ۵-۳۸) همان وجوه دو گانه حماسی - غنایی که در ورقه و گلشاه نیز می‌توان یافت.

علی محمدی با دقت و تأمل در فرم و محتوا به بررسی ورقه و گلشاه پرداخته و آدرس ترجمه‌های ترکی و کردی آن را داده و این مثنوی را مثنوی‌ای حماسی دانسته است که جنگ‌های آن بر سر عشق هستند. وجود واژه‌های محلی را مزیت آن و عدم وجود وحدت ادبی را ضعف آن دانسته است.

(۱۳۷۹: ۱۰۲-۱۱۰)

فاضل، عشق داستان ورقه و گلشاه را آسمانی - آرمانی می‌نامد و ریشه‌های آن را در فطرت انسان می‌بیند که به دور از هرگونه آلودگی شهوانی و دنائت نفسانی است. وی این مثنوی را آمیزه عشق و حماسه دانسته است؛ و عشق و حماسه را دو بال پرواز قهرمان منظومه‌های عاشقانه به حساب آورده است. (۱۳۸۱: ۱۱۲-۱۳۲)

کامل احمدنژاد به مقایسه شخصیت‌های لیلی و مجنون و ورقه و گلشاه عیوقی پرداخته و از منشأ عربی آن‌ها سخن گفته است. (۱۳۹۱: ۳۶-۴۰)

غلامحسین زاده، مضامین عاشقانه ورقه و گلشاه را در دو متن فارسی و عربی مشخص کرده و از عقیف و عذری بودن عشق در هر دو اثر سخن گفته است. (۱۳۹۰: ۴۳-۶۹)

حیدرپور، به تبعیت از صفا، معتقد است که این داستان یک منظومه حماسی است که بنای آن بر یک حادثه عشقی نهاده شده است. وی از مختصات فکری، ادبی و زبانی ورقه و گلشاه نیز سخن گفته است. (۱۳۸۴: ۳۲-۳۴)

وجود مطالعات ادبی قابل توجه در مورد ورقه و گلشاه و تقسیم‌بندی‌هایی که از نوع ادبی این اثر انجام پذیرفته است، بیانگر اهمیت موضوع، محتوا و شکل این منظومه در نزد ایرانیان است و همین نکته از عوامل توجه نگارنده به این موضوع گردید.

۲. پردازش تحلیلی موضوع

در عربی، این داستان تاریخی، دارای موضوع عاشقانه و تغزلی است (الحولی، ۱۹۸۰: ۴۴-۴۶؛ بهیج، ۱۹۸۱: ۲۸-۳۰) اما موضوع اصلی آن را در متن فارسی، به واسطه در نظر گرفتن رزم‌های متعدد عروه به همراه گره‌گشایی پیامبر در پایان داستان و برخی تضادها و تقابلهای دوگانه آن، به دو بخش می‌توان تقسیم کرد: بخش نخست آن را حماسه مصنوعی دینی و بخش دوم را، تغزلی ناکامانه به حساب آورد. تضادها و گره‌های ناگشوده موجود در این داستان عبارتند از:

جامعه عرب به هنگام ظهور اسلام و پیش از آن (که زمان تقریبی وقوع داستان است). در مورد زندگی و زن‌نگاهی مردسالار دارد و بر پیوندهای عجیب استوار است.

در این فلسفه زندگی، به تن بیش از روح اهمیت داده می‌شود؛ به مال و دارایی، در برابر احساسات و گرایش‌های انسانی، ارج و قرب بیشتری داده می‌شود؛ این دیدگاه بدون در نظر گرفتن جوانب و پیشینه‌ها؛ دستیابی به زن را مهم‌ترین کارکرد ازدواج و حتی جنگ می‌داند، بی‌دلیل جنگیدن‌ها؛ یا به

دلایل واهی و نتایج بی‌ارزش، خود را راضی ساختن؛ خویشان را چوبیگانه دانستن و کسی را در پی کسب دارایی و توانایی پرداختن مهریه به سفر روان کردن؛ فریفتن عاشق و حيله گری با او؛ داشتن تعصب‌های قومی و از طرفی نادیده گرفتن آن به خاطر مسائل مالی؛ پیمان‌شکنی در تنگناهای مالی؛ بی‌توجهی به نظر دختران در انتخاب همسر؛ بازداشتن مرد از همسر و رضایت او به دیدار زن و بودن آن زن در حرمش؛ دلسوزی رقیب به عاشق و خشودیش به هم‌نشینی همسرش با او و دعوت از عاشق برای ماندن دائم در پیش معشوق؛ ناکامی و مرگ هر دو دل‌داده در سختی و دشواری و...

این همه گره‌های کور این داستان است که حکایت‌گر نا به سامانی روابط اجتماعی در جامعه عرب پیش از اسلام و مقارن با آن می‌باشد. در متن فارسی، شاعر گشایش این بندها را در کارکرد اعجاز آمیز پیامبر قرار می‌دهد که به دخل و تصرف ربانی، گره کاری را که عمری بسته و لاینحل بوده است با گذشتی ایثارگرانه از عمر خودش، حلّ و گشوده می‌کند یعنی همه کوشش‌های بی‌نتیجه مانده برای رسیدن به هدف، به دست پیامبر معنا و هدف می‌یابند و به نتیجه می‌رسند. شاید این منظومه، در عین حالی که شفای درد جامعه جاهلی را، اطاعت و هم‌سویی با پیامبر می‌داند، همین راه‌حل را به مردم و جامعه آشفته ایران عصر غزنوی هم پیشنهاد می‌کند، یعنی شاعر از دو عنصر تشبّه به سامانیان (فارسی‌گرایان) و علاقه سیاسی دربار محمودی به زبان عربی که از علل حمایت از سرودن ترجمه عروه و عفرای عربی به فارسی و با نام ورقه و گلشاه می‌گردد، استفاده اسلامی خود را به جامعه و دربار متعصب غزنوی ارائه می‌کند.

این نکته، در واقع، پاسخی است به چرایی کاربردهای واژگانی، نحوی، وزنی و قالبی‌ای که عیوقی آن را به کار بسته است و در این بخش بدان‌ها اشاره می‌شود، بی‌آنکه قصد مطالعه سبک‌شناسی اثر را داشته باشیم.

اما این گرایش شاعر در تبعیت از دربار، از نظر واژگانی و کاربرد لغات عربی، تأثیر چندانی بر متن نداشته است و بررسی نشان می‌دهد که کاربرد واژه‌های عربی در بخش‌های مختلف این اثر از هفت درصد (در جریان و روند روایت داستان) تا بیست درصد (در مقدمه و مدح محمود) در نوسان می‌باشد که بیشتر از نصف این واژگان از کلمات رایج و روان در زبان فارسی آن روزگارند و برای مثال در شاهنامه می‌توان نظایر آن را یافت. مثل غم، وفا، جان و... اما نیم دیگر جنبه خودنمایی و وجهه فضل‌فروشی دارد و کلماتی همچون معطر، شفیع، صبور، توقع و... را شامل می‌گردد. (نک: ناتل خانلری،

در کلّ داستان، تنها یک بیت عربی و چند مصراع عربی در بیت‌های ملمّع می‌توانیم پیدا کنیم که در برابر ۲۲۳۳ بیت داستان، اندک است اما حکایتگر آشنایی خوب سراینده با زبان عربی است. باید گفت که در روایت بخش‌های مختلف داستان، غلبه با واژه‌های فارسی است و سراینده، اصراری به ساختن واژه‌های جدید ندارد و اگر معدودی از واژه‌ها را که شامل پراشید (پخش کردن)، برزدن (بالا رفتن) برگشته روز، پیانبر (پیامبر) پولادخای (پرزور) دل کییب (غم‌زده) و جوامرد (جوامر) را نادیده بگیریم واژه‌سازی و کاربرد واژگانی خاصّ هم صورت نمی‌گیرد که خارج از عرف معمول زبان و قواعد هم‌نشینی و جان‌نشینی یا قواعد صرفی و نحوی یا نحوه ترکیب گروه‌ها در جمله و شناخت سازه‌ها و تکواژها و گروه‌ها (نک: وحیدیان کامیار و عمرانی، ۱۳۸۵: ۸) آن باشد.

نحو جملات همچون نحو شعر فارسی قرن چهارم و پنجم است و از عربی‌مآبی و سیاق جمله‌بندی عربی خبری در آن نیست و اگر تقدیم و تأخیری مشاهده می‌شود مربوط به جابجایی ارکان در شعر فارسی است نه سبک خاص.

استفاده از قالب مثنوی و بحر مقارب، برای شعر تغزلی پیش از عیوقی به وسیله عنصری آزموده شده بود (خالقی مطلق، ۱۳۶۹: ۴۸-۶۳) و عیوقی با امکانات زبان فردوسی (در بخش عاشقانه‌های شاهنامه) و عنصری (در وامق و عذرا) به سرودن چنین منظومه‌ای پرداخت که اصل عربی آن تنها جنبه تغزلی داشته و عیوقی عناصر متعدد از حماسه را در آن وارد ساخته است و آن داستان کوتاه عربی را به داستان و رمان متوسط فارسی با پیرنگ و شخصیت‌سازی و... تبدیل کرده است.

نکته جالب در حماسی‌سازی متن، توجه شاعر به فردوسی است که با آوردن مصراع‌هایی از شاهنامه (مثل شباهنگ بر چرخ گردان بگشت / ز ناله چو نای وز مویه چو موی)؛ و با وصف سخن به تبعیت از وصف خرد فردوسی که در واقع دو اسم و یک مسمی می‌باشند و همچنین در صحنه آرایبی و فضاسازی‌های رزمی و کاربست شیوه‌های مختلف ارتباطی... خود را نشان می‌دهد.

در اینجا خلاصه داستان را از دو منبع عربی و فارسی برای امکان‌پذیر شدن مقایسه نقل می‌کنیم.

۱-۲. خلاصه داستان عروه و عفرا در متون عربی

در *خزانة الأدب* (بغدادی: بی‌تا: ۵۳۴ و ۵۳۵) و *فوات الوفیات* (کتبی، ۱۴۲۱: ۶۰-۶۳) و *تزیین الأسواق* (الانطاکی، ۱۴۱۳: ۱۹۱-۲۰۳) و *الشعر والشعراء* (ابن قتیبه، ۱۴۰۴: ۱۰۰) و *قصص العرب* (جواد المولی و دیگران، ۱۳۹۲: ۱۲۱-۱۲۸) و *الأغاني* (اصفهانی، ۱۳۹۲: ۹۳ و ۲۶۸) *الأعلام* (زرکلی، ۱۹۹۰، ج ۴: ۲۲۶) و... نکاتی و اغلب کوتاه، درباره عروه و عفرا آمده است که خلاصه آن بر مبنای *قصص العرب* چنین

است:

عروه را، کشته عشق (قتیل الحب) نامیده‌اند. وی در سال ۲۸ یا ۳۰ قمری، در روزگار عمر یا عثمان در گذشته است و عمر و معاویه اظهار کرده‌اند که اگر به احوالشان آگاهی می‌یافتند آن دو دلداده را به هم می‌رسانیدند. وی نخستین عاشق مخضرم و نخستین عذری مرده از عشق است.

با مرگ حزام (پدر عروه) سرپرستی عروه به عمویش می‌رسد. او تا مدت‌ها هم‌بازی و قرین دختر عمویش، عفراس است تا به بلوغ می‌رسد و به خواستگاری عفرای می‌رود... خواستگاری عروه به دلیل ناتوانی از پرداختن مهریه، مورد قبول مادر عفرای (زن عمویش) واقع نمی‌شود اما می‌پذیرند که تا باز آمد نعروه او را به عقد کسی در نیاورند. پس از آن عروه برای به دست آوردن دارایی، به نزد پسر عمویش در ری (و به قولی عمویش در یمن) رفت. در غیاب او عفرای به همسری شامی ثروتمندی درمی‌آوردند پس از بازگشتن، عمویش، به جای گفتن حقیقت امر به او (ازدواج عفرای با اموی یا شامی ثروتمند)، گوری را بدو نشان می‌دهد که گوسفندی را در آن دفن کرده است، اما آن را قبر عفرای معرفی می‌کند. (در روایت دیگر او خود به هنگام بازگشت از یمن کاروان عفرای را دید و از ازدواجش خبردار شد و در بیابان مرد و در وادی القری - نزدیک مدینه - دفن شد.)

با دلسوزی کنیزکی از قبیله، عروه از ماجرا خبردار می‌شود و به شام می‌رود. با همسر عفرای ملاقات می‌کند و با فرستادن انگشتی عفرای را از آمدنش باخبر می‌کند و با اجازه همسر او، به دیدار عفرای می‌شتابد. همسر عفرای در ملاقات آن‌ها، شاهد عفاف و پاکدامنی ایشان است و عروه در مجلس بزم از خوردن شراب خودداری می‌کند و می‌گوید که نه هرگز شراب خورده است، و نه خود را به هیچ حرام دیگری آلوده است.

سپس وی از عفرای جدا می‌شود، در حالی که غلام و روسری‌ای را از عفرای به یادگار گرفته است، از شام برمی‌گردد. در میان راه به خیال‌پردازی می‌افتد و دچار غش و تنگ‌نفسی می‌شود. کاهنان ساحر و طیب یعنی عراف یمامه و عراف نجد (با وجود به کار بستن شیوه‌های درمانی خودشان) از درمان او درمی‌مانند. غلام او در اضطراب‌ها و ناآرامی‌های روحی عروه، روسری عفرای را که به یادگار به او داده بود به روی او می‌گذاشت تا بهبود پیدا کند و او نیز خوب می‌شد؛ اما موقتی بود. وی سرانجام سه روز قبل از رسیدن به قبیله‌اش مُرد.

حرام دانستن شراب و غسل و تدفین عروه به سیاق دینی و اسلامی است. در این منابع به ایبائی از

یک قصیده نونیه و چندین بیت دیگر از اشعار عروه و عفرا استناد می‌شود و مطابق آن اشعار موزون و مقفی و مخیل، باید آن دو دلداده را شاعر نیز دانست؛ و گفته شده که عروه دارای دیوان شعر کوچکی بوده است. مجنون در این بیت به شعر عروه نظر داشته است:

قطاة عَزَّها الشَّرک فباتت تجاذبه وقد علق الجناح

(مجنون)

ترجمه: شترمرغی که دام بر او دشوار و گران است، در حالی که بالش گیر کرده است، دام را به سوی خود می‌کشد...

کَانَ قَطَاةَ عَلَّقْتَ بِجَنَاحِها علی کبدي من شدة الخفقان

(عروه)

ترجمه: تو گویی از شدت غم و اندوه و غصه، شترمرغی با بال‌هایش از جگرم آویزان شده است. (نک: الأنطاکي الضرير، ۱۴۱۳: ۱۹۱-۲۰۳)

طبق تعریف فرهنگ و بستر از داستان کوتاه، این داستان به دلیل اینکه سر و کارش با گروهی محدود از شخصیت‌هاست که در عمل واحدی شرکت دارند و حال و هوای حقیقت‌مانند و ویژه‌ای را می‌آفرینند و داستان با پیرنگ غنی؛ کیفیت زندگی نوعی قهرمان و روحيات و خلیقات او را مشخص می‌کند؛ (به نقل از میرصادقی، ۱۳۸۸: ۲۶-۲۸) داستان کوتاه به حساب می‌آید.

۲-۲. خلاصه داستان ورقه و گلشاه در متن فارسی

این اثر با ستایش خداوند و نعت رسول (ص) آغاز می‌شود. مدح محمود غزنوی دنباله به نسبت طولانی مقدمه کتاب است. سپس وصف کوتاهی از سخن می‌آید که یادآور وصف خرد شاهنامه می‌باشد و با وصف سخن نظامی در شاهنامه به دلیل فضل تقدّم قابل مقایسه است. عیوقی منشأ داستان خود را اخبار تازی و کتب عربی معرفی می‌کند که در مقام تطبیق تفاوت‌های زیادی با اصل عربی دارد.

به نظم آورم سرگذشتی عجب ز اخبار تازی و کتب عرب

چنین خواندم این قصه دلپذیر ز اخبار تازی و کتب جریر

(عیوقی، ۱۳۶۲: ۴۵: ابیات ۷۲ و ۷۳)

آغاز داستان: در قوم بنی شیبیه مکه، دو برادر بودند به نام‌های هلال و همام که گلشاه دختر هلال بود و ورقه پسر همام. همام برادر کوچک‌تر، تحت حمایت برادر بزرگ‌تر بود (در روایت دیگر، با مرگ همام، ورقه تحت سرپرستی عمویش درآمد) و فرزندانشان در یکجا پرورش یافتند. آن‌ها تا شانزده

سالگی با یکدیگر رشد کردند و در آن هنگام تصمیم گرفتند که جشن عروسی‌ای برایشان بگیرند. در هنگام جشن، ناگهان قوم بنی ضبّه، به سرکردگی ربیع بن عدنان به آن‌ها حمله می‌کنند و پس از غارت، گلشاه را می‌ربایند و با خود می‌برند. گلشاه در اسارت و اختیار ربیع درمی‌آید ولی در قبال درخواست‌های او برای همسری‌اش، بیماری‌اش را مانع پیوند قرار می‌دهد و ازدواج را چند روزی به تأخیر می‌اندازد. در این زمان ورقه در فراق گلشاه، شعر اندوه و درد می‌سراید و سپس به یاری پدرش به بنی ضبّه حمله می‌کند. در میدان جنگ، ربیع در مبارزه‌های تن به تن چهل تن از بنی شیبه را می‌کشد. همام پیر تحمل از دست داده، به جنگ ربیع می‌شتابد و کشته می‌شود. ورقه خود به جنگ ربیع می‌تازد. در آغاز اسب هر دو کشته می‌شود و پای ورقه و دست ربیع زخمی می‌گردد. در این هنگام گلشاه خود را از اسارت می‌رهاند و از بنی ضبّه خارج می‌شود به میدان جنگ می‌آید و زخمی شدن اسارت گونه ورقه را می‌بیند و در مراجعه به دل خویش، مهرش بر ورقه قرار می‌گیرد و ربیع را که انتظار حمله از او را نداشت، می‌کشد. پسر بزرگ ربیع نیز در مقام کین ستانی، به دست گلشاه کشته می‌شود. پسر دوم ربیع به میدان می‌شتابد و در جنگ کلاه خود گلشاه را از سرش می‌رباید و بر او تسلط می‌یابد و او را به بنی ضبّه می‌برد. در خطاب و عتاب قهرآمیزش با گلشاه، به باده‌خواری می‌پردازد و قصد بدش را هویدا می‌کند. ورقه، تنهایی، به آنجا شیخون می‌زند و در خیمه، بر غالب بن ربیع حمله می‌کند و او را می‌کشد و گلشاه را می‌رهاند و می‌برد. صدای سرور شبانه بنی شیبه به بنی ضبّه می‌رسد اما آنان صبحدم خیردار می‌شوند و درمی‌یابند که شادی حریف از مرگ غالب بوده است. در پی پیروزی و آرامش بنی شیبه، خواستگاران زیادی برای گلشاه پیدا می‌شوند. ورقه غارت شده و تهیدست نیز از مادرش او را خواستگاری می‌کند. دلسوزی مادر گلشاه، مسأله را به پیش پدر او می‌کشاند. او ضمن یاد کرد از نجات یافتن گلشاه به دست ورقه، از فقر او سخن می‌گوید و راه چاره را، در شتافتن ورقه به جانب یمن و دایی‌اش که شاه یمن است، می‌داند. ورقه از عمویش پیمان می‌گیرد که عروه را همسر کسی نکند و سپس، زره و خاتمی را به یادگار به او می‌دهد و رهسپار یمن می‌شود. این سفر زمینه‌ساز جنگ او با محاصره کنندگان شهر یمن، امیر بحرین و شاه عدن، می‌شود. وی محاصره را می‌شکند و در جنگ‌های تن به تن و گروهی پیروز می‌شود و اجساد سپهسالاران آن‌ها را به نزد دایی‌اش می‌آورد. و سپس با دریافت هدایا و جوایز به جانب قبیله بازمی‌گردد. در فاصله رفتن تا باز آمدن ورقه، شاه شام که آوازه زیبایی گلشاه را شنیده است با مهمانی دادن در مسیر راهش به بنی

شیهه، شهرتی به هم می‌زند و با ورودش به آنجا، اسباب مهمانی‌ها را فراهم می‌کند. با تطمیع پدر و مادر گلشاه آن‌ها را به پیمان‌شکنی راضی می‌کند ولی خود او ناخشنود است. وی در پیش سران عرب از هلال، گلشاه را خواستگاری می‌کند و می‌خواهد که پس از موافقت او، در همان شب گلشاه را با خود به شام ببرد. گلشاه تنها پس از شنیدن خبر مرگ ورقه از زبان مادرش، فریب می‌خورد و تن به ازدواج می‌دهد و با او به شام می‌رود اما به زور سرنیزه و خنجر، شاه شام را وادار می‌کند که از او تنها به دیدار راضی و خشنود باشد و بس.

پدر گلشاه از حاضران آن جلسه می‌خواهد که واقعیت امر را به ورقه نگیند و در شبی با شایع کردن خبر مرگ گلشاه در قبیله و نیرنگ دفن کردن گوسفندی سر بریده به جای او در گور، قضیه را سرهم می‌آورد و داستان را تمام کند. در بازگشت، هلال، ورقه را بر سر خاک گلشاه می‌برد و می‌گوید که این گور دختر عموی توست. ورقه در این اندوه مرثیه‌سرایبی و بی‌قراری می‌کند. وی کاروان جوایز و غنائم و هدایای یمن را، دیگر بی‌ارزش می‌داند و آن‌ها را به شاه یمن بازمی‌گرداند. بی‌قراری ورقه، سبب می‌شود که دختری از قبیله او را مطلع کند. وی گوسفند سر بریده را در گور می‌یابد و به عمویش، به خاطر نیرنگی که به او زده است، شکایت و اعتراض می‌کند. راهی شام می‌شود. در نزدیکی آنجا به دزدانی دچار می‌گردد و چهل تن از آنان را می‌کشد و خودش نیز زخمی و سرتاپا غرقه در خون می‌شود و به هر سختی است خود را تا سرچشمه‌ای و کنار بیدی می‌رساند و بی‌هوش بر زمین می‌افتد.

شاه شام که از شکار برمی‌گشت او را می‌بیند و دستور می‌دهد که مراقبتش بکنند و به قصر بیاورندش تا گلشاه که از غریبان در راه مانده و بی‌کس مواظبت می‌کند، تیمارش بدارد. پس از آمدن به قصر، دو کنیز شاه شام و گلشاه، از او مراقبت می‌کنند تا بهبود می‌یابد و خود را به شاه شام، بازرگان غارت شده، معرفی می‌کند. ورقه از کنیز پرستارش می‌شنود که در قصر گلشاه است. اما کنیزک ابا دارد که آن دو را به هم برساند. ولی انگشتی ورقه را در داخل ظرف شیر برای گلشاه می‌برد. گلشاه در بازجستش خبردار می‌شود که ورقه بیمار بهبودی یافته و مهمان شاه شام است و برای اطمینان از بالای بام قصر او را می‌بیند و بی‌درنگ، خبر را به شوهرش می‌رساند. او گله‌مند است که چرا ورقه خود را به او معرفی نکرده است که شایسته‌تر گرامی‌اش بدارند. ورقه، شرم و حشمت را دلایل آن معرفی دروغین برمی‌شمارد.

اجازه دادن برای ملاقات و هم‌صحبتی ورقه و گلشاه مانع از آن نمی‌شود که شاه شام به بررسی

احوال عفاف و راستی آن‌ها نپردازد. وی پس از یقین، راضی می‌شود که آن‌ها ساعت‌ها با یکدیگر هم‌صحبت باشند و هنگامی که ورقه احتمال می‌دهد که این هم‌نشینی ممکن است بر شاه شام، گران و غیر قابل تحمل باشد، دستوری می‌خواهد که از پیش آنان برود، اما شوهر گلشاه اعلام می‌کند که با ماندن او در آنجا موافق است اما ورقه پیراهنش را به یادگاری به گلشاه می‌دهد و آنان را بدرود می‌گوید و می‌رود، با آنکه می‌داند جدایی و هجران گلشاه او را نابود خواهد کرد. در بازگشت، ورقه به غش و خفقان دچار می‌شود. غلام همراهش او را به نزد «باعلی» معروف به غراب الیمانی که از طب و نجوم باخبر است، می‌برد. او تنها راه درمان درد ورقه را که طالب درمان خویشتن است، بازگشتن به نزد کسی می‌داند که از او جدا افتاده است. وی ورقه را خسته مهرجویی می‌داند که به تدبیر و حیلت درست نمی‌گردد. پس از آن او در خاک می‌غلطید و می‌رفت، گاهی بهوش، گاهی بی‌هوش بود و پیوسته شعر می‌سرود تا سرانجام مرد. خبر مرگ او را دو سواری که در راه ورقه را دیده بودند به درخواست غلام ورقه، و به هنگام عبور از مقابل درگاه قصر گلشاه، با صدای بلند به گوش او می‌رسانند. پس از باخبر شدن، گلشاه، بی‌معجز و سربند، به هر سو می‌رفت. شعر می‌سرود و مرثیه می‌گفت. سپس با اجازه همسرش و به همراه او بر سر خاک ورقه آمد و آن‌قدر گریه و زاری و بی‌تابی کرد که مرد. شاه شام او را در کنار ورقه دفن کند و بر سر خاک آنان گنبدی ساخت.

روزی پیامبر (ص) با سپاهیان اسلام پس از فتح، به مکه بازمی‌گشتند که پیامبر از آنان خواست تا به سوی شام بروند. در آنجا، وقتی ایشان از سرگذشت ورقه و گلشاه خبردار شدند به شرط مسلمان شدن یهودیانی که در آنجا بودند، قبول کردند که آن‌ها را زنده کنند. یهودیان به میانجی‌گری شاه شام می‌پذیرند که با دیدن این معجزه مسلمان شوند. به دعای پیامبر و بخشیدن چهل سال از عمر پیربرکشان به آن دو که خبرش را به او داده بودند، هر یک از آن‌ها بیست سال را در کنار زوج و همسرش سپری می‌کند.

سرانجام، ورقه و گلشاه به هم می‌رسند و یهودیان مسلمان می‌شوند و مثل شاه شام، مال‌ها بر آن دو بذل و نثار می‌کنند. عیوقی قصه را این چنین ختم می‌کند:

چنین بود این قصه پر عجب ز اخبار تازی و کتب عرب
 ز عیوقی و اتمان خاص و عام ثنا بر محمد علیه السلام

اگر داستان را نمایش تلاش و کشمکش دو نیروی متضاد و یک هدف بدانیم یا روایت را درست، توالی حوادثی تصور کنیم که در آن افکار و عواطف درهم می‌آمیزند و تخیل بر عمل تسلط می‌یابد؛ در این صورت باید این اثر را داستان (متوسط) به حساب آورد. (برداشتی از میرصادقی، ۱۳۸۸: ۳۱-۳۴)

۲-۳. تفاوت‌های متن فارسی با متن‌های عربی

۱. در متن فارسی از هم‌نشینی‌های هنگام تحصیل ورقه و گلشاه صحبت می‌شود در حالی که در متون عربی از هم‌سن و سال و همبازی بودن سخن می‌رود:

چو ده سال پروردشان روزگار نشاندهشان پیش آموزگار...
چو فارغ شدند ز تعلیم‌گر به مهر آمدندی بر یک‌دگر

(عیوقی، ۱۳۶۲: ۴۶؛ ابیات ۹۸ و ۱۰۱)

۲. عتّ حمله بنی ضبّه به بنی شیبان، عاشق شدن ربیع بن عدنان به گلشاه از طریق شنیدن اوصاف اوست. در حالی که در متن عربی به طور کلی از جنگ و عوارض آن خبری نیست و وارد کردن این موضوع به داستان از طرف شاعر ایرانی برای توسعه مجال سخنوری و احتمالاً معارضه با سراینده شاهنامه بوده است که توفیقی چندانی نیافته و حتی در ردیف پیروان درجه دوم فردوسی نیز قرار نگرفته است. البته برداشت نادرست عیوقی در جنگ و رزم دانستن شاهنامه، هم در نا موفقیت وی بی‌تأثیر نبوده است.

۳. قرار دادن ورقه به عنوان رقیب جنگی ربیع بن عدنان و طرح جنگ‌های تن به تن و...، ناهمگونی در شخصیت‌پردازی ورقه را در متن فارسی سبب شده است.

۴. در متن عربی دلیل مرگ همام، پدر ورقه، گفته نمی‌شود، اما سبب پیوستن ورقه به عمو و خانواده عمویش می‌گردد، در حالی که در داستان عیوقی، همام به دست ربیع بن عدنان کشته می‌شود.

۵. اسیر شدن ورقه به دست ربیع که گلشاه را دزدیده است، سبب می‌شود که گلشاه چون سواران عرب به میدان درآید و به هنگام غفلت ربیع او را که نشانه‌های دلدادگی‌اش به گلشاه نمایانده می‌شوند، بکشد. هرچند که دودلی او در آغاز فارغ از شخصیت پروری روایت‌های رزمی و بزمی است.

۶. گلشاه، پسر بزرگ ربیع را که برای گرفتن کین پدر به میدان شتافته است، می‌کشد.

۷. اقدام پسر دوم ربیع (غالب) برای گرفتن کین پدر و برادر، با افتادن کلاه‌خود گلشاه و عاشق شدن او به گلشاه، به اسیر کردن گلشاه می‌انجامد.

۸. ورقه آزاد شده، در شبیخون فردی، خود را به خیمه غالب می‌رساند و او را که قصد آزار و کشتن گلشاه را دارد، به قتل می‌رساند و گلشاه را می‌رهاند.

۹. غلغله و شادی از مرگ غالب در سپاه بنی شیبان می‌افتد در حالی که بنی ضبه، همه بی‌خبرند.

۱۰. عیوقی نه مادر، بلکه پدر گلشاه را، مخالف ازدواج دخترشان با مرد تهیدست غارت شده در جنگ معرفی می‌کند هرچند که او جان دخترشان را نجات داده باشد و خودش عموی آن مرد فقیر باشد. پیشنهاد هلال، عموی ورقه، برای رفع مشکل تهیدستی، رفتن او به یمن به نزد عموی دیگرش است تا از بخشش‌های او دارا گردد. در متن عربی، مادر مخالف است و به خواسته خود ورقه برای رهایی از تنگدستی به یمن یا ری سفر می‌کند.

۱۱. سفر به یمن در واقع یک سفر جنگی است. کارهای حماسی ورقه در این سفر، شکستن محاصره یمن و جنگ‌های تن به تن یا جنگ گروهی که به شکست شاه عدن و امیر بحرین منتهی می‌شوند، سبب می‌شود که شاه یمن، جوایزی را، در کاروانی به ورقه هدیه کند.

۱۲. تبدیل عراف یمامه و نجد به غراب الیمانی به وسیله عیوقی، بیانگر تبدیل و تغییری تغزلی، اما ضعیف، می‌تواند باشد.

۱۳. عیوقی، انتهای تاریخ داستان را به عهد نبی اکرم می‌رساند ولی در متون عربی او را با عثمان و عمر و معاویه هم‌عصر دانسته‌اند.

۱۴. دعای پیامبر، برای زنده کردن ورقه و گلشاه، به شرط مسلمان شدن یهودیان منطقه شام؛ ازدواج آن‌ها پس از زنده شدن؛ مسلمان شدن یهودیان؛ ترک شراب‌خواری در مجلس بزم و فرو نهادن کارهای حرام؛ نکاتی است که عیوقی در جهت اسلامی کردن داستان بدان افزوده است. البته نشانه‌های دیگری از این تلاش (مثل قرار گرفتن اختیار ازدواج دختر در دست پدر)، در متن قابل مشاهده است.

۱۵. شاید مهم‌ترین نکته در جهت‌دهی دینی به داستان، این نکته باشد که مداواگر معروف به غراب الیمانی از درمان ورقه و سودای عشق او درمی‌ماند. ولی پیامبر نه تنها مردگان این داستان (ورقه و گلشاه) را زنده می‌کند بلکه از لطف و رحمت الهی بیست سال عمر و زندگی برای هر یک از آنان طلب می‌کند و مقبول درگاه حق قرار می‌گیرد، به شرط اینکه چهل سال از عمر پیامبر کاسته شود.

۱۶. عیوقی در این داستان، حماسه و تغزل را به هم می‌پیوندد در حالی که متون عربی فاقد حماسه و جنگ و مبارزه‌اند.

۱۷. در متن فارسی علاوه بر ورقه و گلشاه، ربیع بن عدنان و... نیز شعر می‌گویند.

۲-۴. اشتراکات متن فارسی با عربی

مطابق دیدگاه فرانسوی در ادبیات تطبیقی، و برای نشان دادن تأثیر متن عربی بر ورقه و گلشاه عیوقی، باید بگوییم که جدای از تصریح عیوقی برداشتن منبع و اصل عربی داستان، وجود اشتراکاتی که بدان‌ها اشاره می‌شود

نشان‌دهنده تأثیر عمیق عیوقی از متن داستان عربی است:

وکانت عفرا تریا لعروة، یلعبان معا، ویکونان معا، حتی تالف کل واحد منهما صاحبه الفا شدیدا. (جاء المولی، ۱۳۹۲: ۱۲۱)

ترجمه: عفرا هم‌بازی و هم‌سال عروه بود، آن دو باهم بازی می‌کردند و با یکدیگر بودند چنانکه هریک از آن دو، انس شدیدی به دیگری گرفت.

نبود و نپرورد گردان سپهر	چو گلشاه و چون ورقه تیز مهر
گرازان به کام دل و دوستان...	چو دو سرو بودند در بوستان
کی این ابن عم بود و آن بنت عم	به یک جای بودند هر دو به هم
هم از کودکیشان بیوست مهر	ز رفت قضا و ز گشت سپهر
روانشان پراز مهر و آزر و شرم	دل هر دو بر یک‌دگر گشت گرم

(عیوقی، ۱۳۶۲: ۴۶؛ ابیات ۸۹-۹۴)

در متن عربی مادر عفرا و در متن فارسی پدر او ناتوانی مالی عروه را مانع ازدواج آن دو بیان می‌کنند: وقال یا بنی؛ انت معدم و حالنا قریبة من حالک؛ ولست مخرجها الی سواک وأمها ایت ان تزوجها الا بمهر غال. (جاء المولی، ۱۳۹۲: ۱۲۲)

ترجمه: (پدر عفرا) گفت: فرزندانم تو تهیدستی و ما هم چون تو فقیریم، او جز تو به کس دیگر تعلق ندارد ولی مادرش تنها با مهریه سنگین است که اجازه ازدواج، به او می‌دهد.

ولیکن به دستش بجز باذ نیست	مرا بهتر از ورقه داماذ نیست
گلی نیست کش گرد او خار نیست	تهیدست را از کسی یار نیست
مرا در جهان جز بدو نیست رای	اگر حق فرزندانم آرد به جای

(عیوقی، ۱۳۶۲: ۹۲؛ ابیات ۹۶۵-۹۶۷)

کسب مال برای جلب رضایت والدین عفرا از طریق سفر به نزد خویشان:

فضرِب فی الارض یتغی الرزق... فعمل علی قصد ابن عم له موسر... ثم ودّعها وودّع الحی... وسار الی ان قدّم علی ابن عمه، فلقیه وعزّفه حاله وما قدم له، فوصله وکساه واعطاه مائة من الابل، فانصرف بها الی اهله. (جاء المولی،

(۱۳۹۲: ۱۲۲ و ۱۲۳)

ترجمه: برای به دست آوردن مال و روزی به سفر رفت... و تصمیم گرفت که روی به جانب پسرعمویش ثروتمندش (موسر) آورد... سپس از عفرای خداحافظی کرد و قوم را نیز وداع نمود... و رفت تا پیش پسرعمویش رسید. با او ملاقات کرد و چگونگی شرایطش و آنچه را که برایش پیش آمده بود، بدو گفت. وی عروه را به خواسته اش رسانید، خلعت بدو پوشانید و صد شتر به او بخشید، و عروه با آن مال، به جانب قبیله و زادگاهش بازگشت.

هلال از غمش دست بر زد به دست	بگفتش که آری سزاوار هست...
جهان گر شود فتنه روی او	نباشد بجز ورقه کس شوی او
ولیکن بگوش که از بهر مال	تو را رفت باید به نزدیک خال
کجا خال تو هست شاه یمن	بدو هست پدرام گاه یمن...
بلاشک چو مر ورقه را دید روی	سپارد همه مال و ملک بدوی...
امیر یمن بود منذر به نام	همی خورد شاد و همی راند کام
ابر ورقه بر مهربان بود سخت	که بد خال او، بخرد و نیک بخت
هم اندر زمان ورقه پرنهر	بسیجید و سازید کار سفر

(عیوقی، ۱۳۶۲: ۹۲-۹۴: ابیات ۹۷۷-۱۰۰۰)

وقد كان رجل من اهل الشام... من انساب بني اميه نزل في حي عفرا، فنحر ووهب واطعم، وكان ذا مال، فرأى عفرا... فأعجبه وخطبها إلى ابیها... فلما طعموا اعاد القول في الخطبة، فاجابه وزوجه وساق إليه المهر وحوالت اليه العفرا. (جاء المولى، ۱۳۹۲: ۱۲۳)

ترجمه: مردی اموی از شامیان بود که در قبیله عفرای منزل گزید و شتر قربانی کرد و بخشش نمود و اطعام کرد، وی دارای زیادی داشت. ناگهان عفرای را دید... از او خوشش آمد و او را از پدرش خواستگاری کرد... پس از اینکه همگان غذا خوردند موضوع خواستگاری را دوباره مطرح کرد و پدرش پذیرفت و دخترش را به عقد او درآورد و وی مهریه را به پدر عفرای پرداخت و عفرای به خانه او رفت.

ابا مال و بانعمت و خواسته	بشد آن شه سرور آراسته
به سوی عرب دادش از شام روی	ز بهرای گلشاه آن مشکبوی
به هر جا کجا بار برداشتی	در آنجا بسی مال بگذاشتی...
زر و سیم بر خلق برمی فشاند	ز کارش همه خلق خیره بماند...
ملک گفت این شعرها در عرب	ز بهر ورا گفته آمد عجب

پدر گفت آری. شه شام گفت
جهانیت بخشم پر از خواسته
اگر یار من گردد این خوب جفت
کند خواسته کارت آراسته...
پدر داد گلشاه دل خسته را
بر آن خسرو مهر پیوسته را

(عیوقی، ۱۳۶۲: ۱۰۸-۱۱۴: آیات ۱۲۲۵-۱۳۳۸)

وقالت قبل ان یدخل بها:

یا عرو ان الحیّ قد نقضوا عهد الاله و حاولوا الغدرا

(جاده المولی، ۱۳۹۲: ۱۲۳)

ترجمه: هنگام در آمدنش به پیش او گفت: ای عروه، این قوم پیمان الهی شان را با تو شکستند و به نیرنگ کوشیدند.

خبر یافت گلشاه کان مستحل
بنالید و پر درد و هجران بگفت
جدا کردش از ورقه برده دل...
دریغ شد از دستم آن نیک جفت

(عیوقی، ۱۳۶۲: ۱۱۴: آیات ۱۳۳۹-۱۳۵۱)

عمد ابوها الی قبر عتیق فجذده وسواه وسال الحی کتمان امره. وقدم عروه بعد ایام، فنعاهما ابوها الیها، وذهب به الی ذلک القبر، فمکت یختلف الیه ایاما وهو مضنی هالک، حتی جاءته جاریة من جواری الحی فاخبرته الخبر. (جاده المولی، ۱۳۹۲: ۱۲۳)

ترجمه: پدر عفرا گوری کهن را بازسازی کرد و استوار نمود و بدان شکل بخشید و از مردمان قبیله خواست که ماجرایش را از عروه پنهان کنند. عروه پس از مدتی آمد، پدر عفرا خبر مرگ عفرا را به او داد و او را به پیش آن گور برد. عروه در آنجا ماند. روزها بر او گذشت چنانکه گمان افتاد که مرده است تا اینکه کنیزی از آن قوم، خبر آنچه را که اتفاق افتاده بود بدو رسانید.

پرسید ورقه که گلشه کجاست؟
به ورقه عمش گفت کای جان عم
خداوند مزدت دهد اندر این
ببرند آن زار دل برده را
نمودند آن گور کان گوسفند
ندانست مسکین که در گور کیست
ز بس کز دو دیده براند آب و خون
به حیّ اندرون بذ یکی دلربای
کی بی او مرا زنده بودن خطاست
مدار ایچ انده مدار ایچ غم
که رفت آن گرانمایه اندر زمین...
مر آن نوگل زرد پژمرده را
بدو اندرون بوذ بسته به بند
بیر در گرفت و بزاری گریست...
گیارست بر گور...
یکی حور چهره پری پیکری

بد از حال گلشاه او را خبر
کنیزک همه رازهای نهفت
از آن راز آگاه بد سر به سر...
همه هرچه دانست وی را بگفت

(عیوقی، ۱۳۶۲: ۱۲۰-۱۲۵: آیات ۱۴۴۵-۱۵۴۰)

ورحل (عروة) الى الشام فقدمها... (جاء المولى، ۱۳۹۲: ۱۲۴)

ترجمه: عروه به سوی شام و به جانب او رفت.

ز حی بنی شیبه آمد برون
سوی شام از بهر آن مهرجوی

(عیوقی، ۱۳۶۲: ۱۲۷: بیت ۱۵۷۹)

ثم قال لجارية لهم: هل لك في يد تولينها؟ قالت نعم. قال: تدفعين خاتمي هذا إلى مولاتك، فقالت سوؤة لك. أما تستحي لهذا القول. (جاء المولى، ۱۳۹۲: ۱۲۴)

ترجمه: به کنیز ایشان گفت آیا تو قدرت انجام کاری را داری که آن را برای من انجام دهی؟ گفت آری.

گفت این انگشتری را به همسر اربابت بده. گفت وای بر تو، آیا حیا نمی کنی که چنین سخنی می گویی؟

بگفت ای کنیزک ز بهر خدای
مرا نزدت امروز یک حاجت است
برین خسته دل بر مشو تیره رای
کنیزک بگفتا چه حاجت بگوی
که جان مرا اندرین راحت است
چه باشد که این نغز انگشتری
چنین گفت ورقه که ای خوب روی
بگیری و نزدیک گلشه بری
کنیزک بگفتا که ای تیره رای
نداری همی هیچ شرم از خدای

(عیوقی، ۱۳۶۲: ۱۲۳: آیات ۱۶۸۱-۱۶۸۵)

فقالت: كلا والله، بل هو عروة بن الحزام ابن عمي، وقد كنتك نفسه حياء منك. فبعث اليه، فدعاه وعاتبه على كتمانه نفسه اياه وقال له: بالرحب والسعة، نشدتك الله ان رمت هذا المكان ابدا، وخرج وتركه مع عفرأ يتحدثان. (جاء المولى، ۱۳۹۲: ۱۲۴)

ترجمه: عفرأ گفت: نه به خدا سوگند او پسرعمویم، عروه بن حزام است که هویت خود را از تو، به خاطر شرمندگی، پنهان داشته است. (همسر عفرأ) به جانب او رفت و او را به خانه فراخواند و سرزنشش کرد که چرا هویتش را از او پنهان داشته است. و به او گفت: خوش و آرام باش و هرگز از اینجا مرو. و وی را در حالی که وی با عفرأ سخن می گفت، ترک کرد و رفت.

بگفت این و کس کرد گلشه به شوی
مرو را به دست خود آورده ای
به نزدیک خود خواندش آن خو بروی...
بگفتا ندانم تو بر گوی نام
دلَم را بدو شادمان کرده ای
بگفتا که ورقست ابن الهمام...

مرآن خسته دل ورقه را پیش خواند
 نوازی‌دش و هبیر خود نشانند
 بگفت ای جگر خسته روزگار
 چرا چون بدیدمت از آغاز کار
 نکردی مرا آگه از کار خویش
 نگه داشتی راز و اسرار خویش
 کی تا من حقت هیچ نشناختم
 چنان چون بیایست نخواستم
 بگفت: از پی حرمت و جاه را
 بدی خود نکردم من این راز را...

(عیّوقی، ۱۳۶۲: ۱۳۷ و ۱۳۸: ایات ۱۷۶۵-۱۷۹۰)

(قال عروة): انا استحی منه و، والله لا اقیم بعد علمه مکانی، وانی عالم انی راحل الی منیتی، فبکت وبکی وانصرف.
 (جواد المولی، ۱۳۹۲: ۱۲۵)

ترجمه: عروه گفت: من از او شرم می‌کنم، به خدا سوگند پس از شناختن او، در اینجا نمی‌مانم و می‌دانم که به سوی مرگم می‌روم. عفرأ گریست و عروه گریه کرد و سپس عروه رفت.

چو از رنج ره آمدش تن براه
 به گلشاه گفت: ای دل‌فروز ماه
 نگردم همی سیر از روی تو
 همی شرم دارم من از شوی تو...
 برفتن مرا سوی ره چاره نیست
 بجز من کس از عشق بیچاره نیست...
 ازین رفتن آخر مرا چاره نیست
 به من جز بدین چاره بیغاره نیست...
 به پاسخ چنین گفت گلشه بدوی
 که او شرمگین است و آزره جوی...
 به گلشاه گفت: ای دل و جان من
 که ما را بسی بد نخواهد درنگ
 همی راند ورقه چو آشفندگان

(عیّوقی، ۱۳۶۲: ۱۴۱ و ۱۴۲: ایات ۱۸۳۸-۱۸۶۰)

مشو دور از عهد و پیمان من
 اجل بر تنم تیز کرده است چنگ...
 چو مهرآزمایان و دلدادگان...

(همان: ۱۴۶: ایات ۱۹۲۹ و ۱۹۳۰)

به روزی چنان بیست ره بیش و کم
 گسستیش هوش و بریدیش دم
 (همان: ۱۴۷: بیت ۱۹۴۳)

به روزی چنان بیست ره بیش و کم
 گسستیش هوش و بریدیش دم
 (همان: ۱۴۹: بیت ۱۹۸۲)

*ولقیه فی الطریق ابن المکحول عراف الیمامه، فرآه و جلس عنده وساله عما به وهل هو خیل او جنون؟ (جواد المولی، ۱۳۹۲: ۱۲۵)

ترجمه: ابن مکحول، کاهن و طبیب بیابان‌گرد، بدو برخورد، او را دید و پیشش نشست و از او سؤالاتی پرسید تا بداند که آیا کم عقل یا دیوانه شده است؟

چو یک روزه ره را بپمود بیش
غراب الیمانی بذ او را لقب
همی خواست با ورقه راند سخن
پزشکی خردمند (ش) آمد به پیش
چو رخساره ورقه دید ای عجب
که بر ورقه نو گشت درد کهن...

(همان: ۱۴۷: بیت ۱۹۴۳-۱۹۴۷)

وقال العروة جعلت لعرف الیمامة حکمة
فقالا نعم نشفی من الداء کله
فما ترکما من رقیة یعلمانها
وما شفیا الداء الذی بی کله
وقالا شفاک الله والله ما لنا
وعرف نجد ان هما شفیانی
وقاما مع العواد بیتدران
ولا شربة الا وقد سقیانی
ولا ذخرنا نصحا ولا الوانی
بما ضمت منک الصلوع یدان...

(جاد المولی، ۱۳۹۲: ۱۲۷)

ترجمه: به شرط درمان کردنم، دست کاهنان یمامه و نجد را بر تن خویش آزاد گذاشتم / آن دو گفتند که تنت را از دردها به کلی درمان کنیم. و درمان را با دارو و مرهم شروع کردند. / از دانسته‌هایشان هیچ سحری نماند که به کار نبستند و هیچ شربتی نماند که به من نخوراندند / آن دو هیچ چیز از دردی را که داشتم درمان نکردند و از نصیحت هیچ فرونگذاشتند و هیچ کوتاهی‌ای در حقم نکردند / سرانجام گفتند که خداوندت شفا دهد. به خدا که ما را بر دردهای زمین گیر کننده‌ای که به تو رسیده‌اند، دستی نیست.

چنین گفت او را که ای پر هنر
اگر به کنی مرمرا ای حیب
جوابش چنین داد کای خویروی
دلی کز غم عاشقی گشت سست
درین کار اکنون کی داری بصر
نباشد چتو گرد گیتی طیب
همانا شدی خسته مهرجوی
به تدبیر و حیلت نگرده درست...

(عیوقی، ۱۳۶۲: ۱۴۸: ابیات ۱۹۶۴-۱۹۶۷)

... ولا بد من اندبه، فاقیم ماتما علیه، قال: افعلی فما زالت تندبه ثلاثا حتی توفیت فی الیوم رابع. (جاد المولی، ۱۳۹۲:

۱۲۷)

ترجمه: (عفرا به همسرش گفت:) مرا چاره‌ای جز گریستن بر او نیست. باید برایش سوگواری کنم. همسرش گفت: این کار را بکن. او سه شبانه‌روز برای عروه گریست تا اینکه در روز چهارم خودش نیز مرد.

سه روز و سه شب همچنان در عذاب
الا هم کنون ای گرامی رفیق
که تا خاک او را بگیرم به بر
همی بوذ بی خورد و بی هوش و خواب..
بیر مر مرا سوی گور صدیق
بیوسم من آن خاک را سر به سر...

گل روی او گل شد از آب و خاک...	ز بس کاشک پالوذ بر تیره خاک
خروشان و مویان و زاری کنان...	بدین سان بت گل رخ مهربان
نگونسار شد شاخ سرو سهی...	چو جانش تهی گشت و مغزش تهی
به عقبی بر آن وفادار یار...	ز دنیی برفت آن بت قندهار

(عیوقی، ۱۳۶۲: ۱۵۴-۱۵۵؛ ابیات ۲۰۷۲-۲۱۰۶)

به طور خلاصه، سفر ورقه برای کسب مال و دارایی؛ طرح مهریه به عنوان گره داستان و ناتوانی ورقه در پرداختن آن؛ شعر سرودن ورقه و گلشاه؛ یکسانی مکر عم ورقه در کشتن و دفن کردن گوسفند و فریب خوردن ورقه از اینکه این گور گلشاه است؛ حفظ پیرنگ اصلی و عاشقانه داستان در فارسی با وجود وارد شدن رزم به آن؛ استفاده از مسافران برای رساندن پیام عاشق و معشوق به یکدیگر؛ مرگ ناکامانه عاشق و معشوق و ناگشوده ماندن گره اصلی داستان؛ موافقت همسر شامی عفر با ملاقات آنان؛ عقیف بودن و پاک ماندن عاشق و معشوق؛ دخالت خویشان عروه برای گشودن گره زندگانی او؛ از مشترکات متن فارسی و عربی می‌باشند.

وظیفه مهم ادبیات تطبیقی، رسیدن به شناخت خود از طریق شناخت دیگران است (نک: اسداللهی تجرق، ۱۳۷۹: ۳۱-۳۹) که به دنبال داد و ستد فرهنگی روی می‌دهد. (بزرگ‌چمی، ۱۳۸۷: ۱۴۱-۱۵۶) با این دید، اهمیت این تحقیق در این است که با مشاهده ویژگی‌های داستان عربی، به بسیاری از عناصر قومی آن‌ها پی می‌بریم و سپس از طریق مقایسه آن با داستان ایرانی و گرایش‌ها و علایق این مرز و بوم به شناخت بهتر خود نائل می‌آییم.

نتیجه

عروه و عفر، داستان تاریخی عاشقانه ناکام و همراه با عفت و پاکدامنی‌ای است که از صدر اسلام بر سر زبان‌ها افتاده است. شکل داستانی آن در منابع عربی، بسیار شبیه به داستان کوتاه است. البته، آن‌گونه که عیوقی گفته است. وی آن را از کتاب‌های جریر و اخبار عرب گرفته و متناسب با خواست و نیاز دربار غزنوی، آن را تا حد زمانی متوسط گسترش داده، چنان‌که پیرفت‌ها، از پیرنگ اصلی بیشتر و قوی‌تر گشته‌اند.

عیوقی دو محور اصلی برای بخش‌های افزوده‌اش در نظر گرفته است: نخست جنگ و دیگری دین و معجزه پیامبر. وی در این افزایش مطابق سیاست حکامی گام برداشته است که به کارکردهای اجتماعی و سیاسی حماسه‌سرایی و حماسه‌سرایان معتقد و تسلیم شده بودند لذا درصدد بهره‌مندی از آن برآمدند. عیوقی کوشیده است این نیاز آنان را برآورده کند و گرچه اثرش ارزش سنجش حقیقی با شاهنامه را ندارد.

اهداف رزم‌های اثر عیوقی، والا نیستند، و تا حد درگیری با راهزنان تنزل می‌یابند؛ اما غلبه عشق و پاکی بر همه جوانب زندگی دو دل‌داده و وفاداری عاشق و معشوق به یکدیگر تا پای مرگ، از اشتراکات دو داستان هستند. افزوده‌های عیوقی اثرش را از اصل عربی متمایز می‌کند و محل اختلاف با آن است. البته، استقرار اصل داستان از عربی به روند کلی عربی‌گرایی در این دوره برمی‌گردد که تا دو سه قرن به شدت ادامه می‌یابد. ضمن اینکه قرار دادن پایان دینی برای داستان از طرف عیوقی علاوه بر جلب رضایت دربار، می‌تواند به معتقدات فردی او و نیز هم‌سو شدن با گرایش‌های دینی - مذهبی باشد که در خراسان اوایل قرن پنجم، وجود داشته است.

کتابنامه

الف: کتاب‌ها

۱. الاصفهانی، ابو الفرج (۱۳۹۲)؛ *الأغاني*، المجلد العشرون، بیروت: دار التراث الإسلامی.
۲. الانطاکی الضریر، داود (۱۴۱۳)؛ *تزیین الأسواق بتفصیل أشواق العشاق*، تحقیق محمد التونجی، الجزء الأول، بیروت: عالم الكتب.
۳. بغدادی، عبدالقادر (بی‌تا)؛ *خزانة الأدب*، مجلد الأولى، بیروت: دار صادر.
۴. ترجانی زاده، احمد (بی‌تا)؛ *تاریخ ادبیات عرب*، تبریز: دانشگاه آزاد اسلامی.
۵. جاد المولی، محمد احمد (۱۳۹۲)؛ *قصص العرب*، بیروت: دار الجیل.
۶. الدنبوری، ابن قتیبه (۱۴۰۴)؛ *الشعر والشعرا*، الطبعة الثالثة، قسطنطنیه: عالم الكتب.
۷. الزرکلی، خیر الدین (۱۹۹۰)؛ *الأعلام*، المجلد الرابعة، الطبعة التاسعة، بیروت: دار العلم للملایین.
۸. صفا، ذبیح الله (۱۳۷۷)؛ *تاریخ ادبیات ایران*، جلد ۱، تهران: ققنوس.
۹. عیوقی (۱۳۶۲)؛ *ورقه و گلشاه*، به اهتمام ذبیح الله صفا، چاپ دوم، تهران: فردوسی.
۱۰. الکتبی، عبدالرحمن (۱۴۲۱)؛ *فوات الوفیات*، المجلد الثاني، بیروت: دار الكتب العلمية.
۱۱. وحیدیان کامیار، تقی و غلامرضا عمرانی (۱۳۸۵)؛ *دستور زبان فارسی (۱)*، چاپ هشتم، تهران: سمت.

ب: مجله‌ها

۱۲. آسمند جونقانی، علی (۱۳۸۸)؛ «تأثیر ادبیات سایر ملل بر ادبیات فارسی»، *کتاب ماه ادبیات*، شماره ۱۴۰، صص ۳۵-۴۳.
۱۳. احمدنژاد، کامل و شهرزاد دهقانی (۱۳۹۱)؛ «مقایسه ورقه و گلشاه عیوقی با لیلی و مجنون نظامی»، *حافظ*، شماره ۱۷، صص ۳۶-۴۰.
۱۴. اسداللهی تجرق، الله شکر (۱۳۷۹)؛ «ادبیات تطبیقی از الف تا ی»، *پژوهش ادبیات معاصر جهان*، شماره ۸، صص ۳۱-۳۹.

۱۵. افشار، ایرج (۱۳۴۳)؛ «اطلاعاتی درباره حل مشکلات مصباح‌الهدایة، دره نادره، ورقه و گلشاه»، یغما، شماره ۱۸۹، صص ۳۳-۳۵.
۱۶. بزرگ‌چمی، ویدا (۱۳۸۷)؛ «کلیت ادبیات تطبیقی»، نامه انجمن، شماره ۳۰، صص ۱۴۱-۱۵۶.
۱۷. بهبودیان، شیرین و طاهره پالیزبان (۱۳۸۷)؛ «جایگاه ادبیات تطبیقی در ادبیات فارسی»، بهار، شماره ۵، صص ۴۹-۶۲.
۱۸. بهیج، غریب (۱۹۸۱)؛ «الشعراء والحب، عروه بن حزام، قتیل‌الجب»، الجدید، العدد ۲۳۹، صص ۲۸-۳۰.
۱۹. حیدرپور، زهره (۱۳۸۴)؛ «ورقه و گلشاه»، رشد آموزش زبان فارسی، شماره ۷۵، صص ۳۲-۳۴.
۲۰. خالقی مطلق، جلال (۱۳۶۹)؛ «پیرامون وزن شاهنامه»، ایران‌شناسی، شماره ۵، صص ۴۸-۶۳.
۲۱. الخولی، حلمی (۱۹۸۰)؛ «عروه بن حزام، شهید‌العشق والغرام»، الجدید، العدد ۲۰۹، صص ۴۴-۴۶.
۲۲. سزیزیان پور، وحید و هدیه جهانی (۱۳۹۲)؛ «پژوهشی در تأثیر کلیله و دمنه بر ادب الصغیر و ادب الکبیر در عربی»، کاوش‌نامه ادبیات تطبیقی، سال سوم، شماره ۱۱، صص ۸۹-۱۱۴.
۲۳. سرکاراتی، بهمن (۱۳۷۶)؛ «بازشناسی بقایای افسانه گرشاسب در منظومه‌های ایرانی»، نامه فرهنگستان، شماره ۱۰، صص ۵-۳۸.
۲۴. صفا، ذبیح‌الله (۱۳۷۲)؛ «نظری اجمالی به دو داستان تازی در ادب فارسی»، ایران‌شناسی، شماره ۱۷، صص ۷-۱۳.
۲۵. غلامحسین‌زاده، غلامحسین و دیگران (۱۳۹۰)؛ «بررسی تطبیقی مضامین عاشقانه داستان ورقه و گلشاه عیوقی با اصل روایت عربی»، جستارهای زبانی، ۲ (۱)، صص ۴۳-۶۹.
۲۶. فاضل، احمد (۱۳۸۱)؛ «آمیزه عشق و حماسه با نگاهی به ورقه گلشاه عیوقی»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، شماره ۱۳، صص ۱۱۵-۱۳۲.
۲۷. فخر، غلامرضا (۱۳۸۶)؛ «جستاری در مضامین مشترک در ادب فارسی و عربی»، مطالعات ادبیات تطبیقی، شماره ۲، صص ۱۰۳-۱۲۲.
۲۸. فروزنده، مسعود (۱۳۸۷)؛ «تحلیل ساختاری - طرح داستان ورقه و گلشاه عیوقی»، زبان و ادبیات فارسی (دانشگاه خوارزمی) شماره ۶۰، صص ۵۸-۸۳.
۲۹. قاسمی، مسعود (۱۳۸۵)؛ «اشعار آغازین منظومه ورقه و گلشاه»، نامه فرهنگستان، شماره ۲۹، صص ۹۹-۱۰۰.
۳۰. کیا، صادق (۱۳۳۳)؛ «آیا مثنوی ورقه و گلشاه عیوقی هم‌زمان شاهنامه فردوسی است؟»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی (تهران)، شماره ۱۳، صص ۴۹-۵۰.
۳۱. محمدی، ابراهیم (۱۳۸۶)؛ «ادبیات تطبیقی، مسأله معیار»، نامه پارسی، شماره ۴۴ و ۴۵، صص ۴۵-۶۲.
۳۲. محمدی، علی (۱۳۷۹)؛ «داستان ورقه و گلشاه»، ادبیات داستانی، شماره ۵۳، صص ۱۰۲-۱۱۰.

۳۳. محمدی، هاشم (۱۳۸۰)؛ «داستان‌های غنایی در ادب فارسی»، **کیهان فرهنگی**، شماره ۱۷۵، صص ۲۸-۳۱ و شماره ۱۷۷، صص ۲۲-۲۵.
۳۴. معین‌فر، محمدجعفر (۱۳۶۸)؛ «فردوسی و لغات عربی»، **جستارهای ادبی**، شماره‌های ۸۶-۸۷، صص ۳۸۷-۴۱۲.
۳۵. مقدم، علیرضا (۱۳۸۹)؛ «عبدالمؤمن بن محمد خویی نقاش قرن هفتم هجری»، **کتاب ماه هنر**، شماره ۱۴۸، صص ۱۴-۲۳.
۳۶. نائل خانلری، پرویز (۱۳۶۹)؛ «لغت‌های عربی در شاهنامه»، **چیستا**، شماره ۷۵-۷۴، صص ۴۹۰-۴۹۴.
۳۷. نصر، زهرا (۱۳۸۲)؛ «موقعیت زن در منظومه‌های غنایی، تعلیمی و عرفانی»، **مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی اصفهان**، دوره دوم، شماره‌های ۳۲ و ۳۳، صص ۱۶۹-۱۸۷.
۳۸. یوست، فرانسوا (۱۳۸۶)؛ «چشم‌انداز تاریخی ادبیات تطبیقی»، ترجمه علیرضا انوشیروانی، **مطالعات ادبیات تطبیقی دانشگاه آزاد اسلامی واحد جیرفت**، شماره ۳، صص ۳۷-۶۰.

دراسة مقارنة لقصة عروة وعفراء ومنظومة ورقة وگلشاه لعيّوقى^١

وحيد مبارك^٢

أستاذ مساعد في قسم اللغة الفارسية وآدابها، جامعة رازي كرمانشاه، ايران

الملخص

تُعدّ قصة «عروة وعفراء» من القصص الغرامية والواقعية في الأدب العربي. تكون القصة قديمة ربما تعود جذورها إلى فترة ما قبل الإسلام ومما زاد من شعبيتها واشتهارها لدى الناس أنّها قصة غرامية غفيفة مشوبة بأحزان الإخفاق. تناولت القصة المصادر العربية كما تناقلتها الأفواه ولاكتها الألسنة. استلهم الأديب الإيراني «عيّوقى» من القصة واستمدّها كنواة لمنظومة قصصية أسماها: «ورقة وگلشاه» إلاّ أنّه خلط منظومته بشيء من الحماس والبطولة تاركاً فيها مسحة دينية باستعراض معجزات الرسول (ص) في طياتها ما جعل القصة ممتعاً ومسلياً عند القارئ الإيراني. يسلط هذا المقال الضوء على قصة «عروة وعفراء» و منظومة «ورقة وگلشاه» وما بينهما من وجوه الإشتراك والافتراق معتمداً على المدرسة الفرنسية في الأدب المقارن.

الكلمات الدلّيلية: الأدب المقارن، المدرسة الفرنسية، عروة وعفراء، عيّوقى، ورقة وگلشاه.